

سوسیالیست‌ها باید قهرمانان مبارزه برای آزادی باشند

دیوید هاروی



در تبلیغات راست‌گرایان ادعا می‌شود که سوسیالیسم دشمن آزادی فردی است. دقیقاً برعکس این ادعا حقیقت دارد: سوسیالیست‌ها تلاش می‌کنند آن شرایط مادی را خلق کنند که مردم بتوانند بدون محدودیت‌های سختی که سرمایه‌داری بر زندگی‌شان تحمیل می‌کند، واقعاً آزاد باشند.

موضوع آزادی زمانی طرح شد که در پرو سخنرانی‌هایی ارائه می‌کردم. دانشجویان در آن جا به این سؤال بسیار علاقه‌مند بودند: «آیا سوسیالیسم مستلزم دست کشیدن از آزادی فردی است؟»

جناح راست توانسته مفهوم آزادی را به نفع خود مصادره و از آن همچون سلاحی در مبارزه‌ی طبقاتی علیه سوسیالیست‌ها استفاده کند. آنان می‌گویند به هر هزینه‌ای باید از سرسپردگی فرد در برابر کنترل دولتی که سوسیالیسم یا کمونیسم تحمیل می‌کنند، اجتناب کرد.

پاسخ من این بود که ما نباید از ایده‌ی آزادی فردی، به‌عنوان بخشی از پروژه‌ی سوسیالیستی رهایی‌بخش، دست بکشیم. استدلال کردم که دستیابی به حقوق و آزادی‌های فردی یکی از هدف‌های اصلی این‌گونه پروژه‌های رهایی‌بخش است. اما این دستاورد مستلزم ساخت دسته‌جمعی جامعه‌ای است که در آن هریک از ما چنان که باید و شاید از بخت‌های زندگی و امکانات حیات برای تحقق بخشیدن به همه‌ی قابلیت‌های خود برخوردار باشیم.

مارکس و آزادی

مارکس حرف‌های جالبی درباره‌ی این موضوع داشت. یکی از آن‌ها این است که «قلمروی آزادی زمانی آغاز می‌شود که قلمروی ضرورت پشت سر گذاشته شود». اگر غذای کافی نداشته باشید، اگر از دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی کافی، مسکن،

حمل‌ونقل، تحصیل و موارد مشابه محروم شوید، آزادی هیچ معنایی ندارد. نقش سوسیالیسم تأمین این ضرورت‌های اولیه است تا مردم آزاد باشند دقیقاً چیزی را انجام دهند که می‌خواهند.

سرانجام‌گذار سوسیالیستی دنیایی است که در آن ظرفیت‌ها و توانمندی‌های فردی از بندِ خواسته‌ها، نیازها و سایر موانع سیاسی و اجتماعی به‌تمامی رها شده باشد. به جای پذیرش انحصار راست‌گرایان بر مفهوم آزادی فردی، ما باید ایده‌ی آزادی را برای خود سوسیالیسم بازپس بگیریم.

اما مارکس هم‌چنین نشان داد که آزادی یک شمشیر دودم است. او می‌گوید که کارگران در یک جامعه‌ی سرمایه‌دارانه به دو معنا آزادند. می‌توانند نیروی کار خود را به هرکسی که می‌خواهند در بازار کار آزادانه ارائه دهند. می‌توانند بر سر شرایط قرارداد ارائه‌ی کار آزادانه مذاکره کنند.

اما در عین حال نا-آزادند، زیرا از هرگونه کنترل بر یا دسترسی به ابزار تولید «آزاد» شده‌اند. بنابراین، برای آن که قادر به زندگی باشند باید نیروی کار خود را به سرمایه‌دار واگذار کنند.

این امر آزادی دوگانه‌ی آن‌ها را شکل می‌دهد. از نظر مارکس، این تناقض اصلی آزادی در سرمایه‌داری است. در فصل مربوط به روزِ کاری در سرمایه، مارکس چنین می‌گوید: «سرمایه‌دار آزاد است که به کارگر بگوید: "می‌خواهم تو را با کم‌ترین دستمزدِ ممکن برای بیش‌ترین تعداد ساعت ممکن به کار بگیرم تا دقیقاً کارهایی را که تعیین کرده‌ام انجام دهی. این همان چیزی است که هنگام استخدام از تو می‌خواهم." و سرمایه‌دار در جامعه‌ی مبتنی بر بازار در انجام این کار آزاد است. زیرا، همان‌طور که می‌دانیم، جامعه‌ی بازار جامعه‌ی مذاکره برسر قیمت این چیز و آن چیز است.

از سوی دیگر، کارگر نیز آزاد است بگوید: «حق نداری از من ۱۴ ساعت کار روزانه بخواهی. حق نداری با نیروی کار من هر کاری که می‌خواهی انجام دهی، به‌ویژه اگر

باعث کوتاه شدن عمر و به خطر انداختن سلامتی و بهروزی‌ام شود. من فقط مایلم کار روزانه‌ی عادلانه را با دستمزدی عادلانه برای آن، انجام دهم».

با توجه به ماهیت یک جامعه‌ی بازار، هم سرمایه‌دار و هم کارگر از حقّ طرح خواسته‌ی خود برخوردارند. بنابراین، به گفته‌ی مارکس، هر دو از نظر قانون مبادلات حاکم بر بازار به یک اندازه حق دارند. وی ادامه می‌دهد که وضعیت میان این دو حقّ برابر را قدرت تعیین می‌کند. مبارزه‌ی طبقاتی بین سرمایه و کار این مسئله را رقم می‌زند. نتیجه به رابطه‌ی قدرت بین سرمایه و کار بستگی دارد که می‌تواند در مقطعی به قهر و خشونت بدل شود.

شمیر دودم

خیلی اهمیت دارد که به این ایده‌ی آزادی به‌مثابه شمشیری دودم نگاه دقیق‌تری بیندازیم. یکی از بهترین توضیحات درباره‌ی این موضوع جستاری است از کارل پولانی. پولانی، در کتاب دگرگونی بزرگ، می‌گوید که اشکال خوب آزادی و اشکال بد آزادی وجود دارد.

از جمله اشکال بد آزادی که وی ذکر کرد، آزادیِ استثمار بی‌حد دیگران بود. آزادی در دستیابی به مزایای مفرط بدون ارائه‌ی خدمات متناسب به جامعه؛ آزادی جلوگیری از استفاده از نوآوری‌های فناورانه برای منافع همگانی؛ آزادی منفعت بردن از بلایای عمومی یا بلایای طبیعی که برخی از آن‌ها مخفیانه برای منافع خصوصی طراحی شده‌اند.

اما، پولانی ادامه می‌دهد، در اقتصاد بازار که این آزادی‌ها رشد می‌کند، آزادی‌هایی نیز به وجود آمده که برای آنها ارزش بسیار قائلیم: آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی اجتماع، آزادی گردهم‌آیی، آزادی انتخاب شغل خود.

در حالی که ممکن است این آزادی‌ها را فی‌نفسه گرامی بداریم، آن‌ها تا حد زیادی محصولات جانبی همان اقتصادی هستند که آزادی‌های اهریمنی نیز حاصل آن است. با توجه به هژمونی کنونی تفکر نولیبرالی و نحوه‌ی ارائه‌ی آزادی توسط قدرت سیاسی موجود، پاسخ پولانی به این دوگانگی برای برخی خوانش بسیار نامتعارفی است. او در این باره چنین می‌نویسد: «گذر از اقتصاد بازار» - یعنی فراتر رفتن از اقتصاد بازار - «می‌تواند سرآغاز دورانی از آزادی بی‌سابقه باشد». امروز، این اظهارنظر کاملاً تکان‌دهنده‌ای است - گفتن این که آزادی واقعی بعد از پشت سر گذاشتن اقتصاد بازار آغاز می‌شود. او ادامه می‌دهد:

آزادی حقوقی و حقیقی را می‌توان گسترده‌تر و فراگیرتر از قبل ساخت. مقررات‌گذاری و کنترل می‌توانند آزادی را دستاوردی سازد که نه‌تنها در اختیار اندک‌شماری از افراد، بلکه در دسترس همگان است - آزادی نه به‌عنوان حاصل فرعی امتیازی که برخی از آن برخوردارند و از سرچشمه گل‌آلود است، بلکه به‌عنوان حقی تجویزی، که بسیار فراتر از مرزهای تنگ سپهر سیاسی به سازمان‌دهی عمیق خود جامعه گسترش می‌یابد. بنابراین، باید آزادی‌های قدیمی و حقوق مدنی را به گنجینه‌ی آزادی‌های جدیدی افزود که رفاه و امنیت جامعه‌ی صنعتی را به همگان ارائه می‌دهد. چنین جامعه‌ای می‌تواند عدالت و آزادی، هر دو را تأمین کند.

آزادی بدون عدالت

حال، به نظرم این ایده‌ی جامعه‌ی مبتنی بر عدالت و آزادی، عدالت و رهایی، دستورکار سیاسی جنبش دانشجویی دهه‌ی ۱۹۶۰ و به‌اصطلاح نسل ۶۸ بوده است. مطالبه‌ی فراگیری برای عدالت و برای آزادی هر دو وجود داشت: آزادی از اجبار دولت،

آزادی از اجبار ناشی از سرمایه‌ی شرکت‌های بزرگ، آزادی از اجبارهای بازار که با مطالبه‌ی عدالت اجتماعی هم‌سرشت بود.

واکنش سیاسی سرمایه‌دارانه به این امر در دهه‌ی ۱۹۷۰ جالب بود. این مستلزم دستکاری این خواسته‌ها بود و به‌واقع چنین بود: «ما (با اما و اگرهایی) این آزادی‌ها را به شما می‌دهیم، اما عدالت را فراموش کنید.»

ارائه‌ی این آزادی‌ها محدودیت داشت. معنای آن اغلب آزادی انتخاب در بازار بود. بازار آزاد و آزادی از مقررات دولتی پاسخ به مسأله‌ی آزادی بود. اما فقط عدالت را فراموش کنید. رقابت در بازار، که گویا چنان سازماندهی شده که تضمین می‌کند همه از چیزی که استحقاق آن را دارند بهره‌مند شوند، این آزادی را تأمین می‌کند. با این حال، پی‌آمدش این بود که بسیاری از آزادی‌های اهریمنی (به‌عنوان مثال استثمار دیگران) به نام آزادی‌های مقدس آغاز شوند.

این چرخش چیزی بود که پولانی به‌روشنی تشخیص داد. گفت گذر به آینده‌ای که پیش‌بینی می‌کرد با مانعی اخلاقی مسدود می‌شود، و این مانع اخلاقی چیزی بود که «آرمان‌شهرگرایی لیبرالی» نام‌گذاری‌اش کرد. فکر می‌کنم ما کماکان با مشکلاتی مواجه‌ایم که این آرمان‌شهرگرایی لیبرالی ایجاد می‌کند. این یک ایدئولوژی است که در رسانه‌ها و گفتمان‌های سیاسی فراگیر است.

آرمان‌شهرگرایی لیبرالی از باب نمونه حزب دموکرات یکی از چیزهایی است که مانع دستیابی به آزادی واقعی می‌شود. پولانی نوشت: «برنامه‌ریزی و کنترل را به‌عنوان نفی آزادی مورد حمله قرار می‌دهند. ادعا می‌شود بنگاه آزاد و مالکیت خصوصی ملزومات اصلی آزادی‌اند.» این چیزی بود که ایدئولوگ‌های اصلی نولیبرالیسم طرح کردند.

فراسوی بازار

برای من، این یکی از مسائل کلیدی زمان ما است. آیا از آزادی‌های محدود بازار و تنظیم زندگی بر اساس قوانین عرضه و تقاضا فراتر می‌رویم یا به قول مارگارت تاجر می‌پذیریم که بدیلی وجود ندارد؟ ما از کنترل دولتی رها اما برده‌ی بازار می‌شویم. بدیلی برای این وجود ندارد، فراسوی‌اش آزادی وجود ندارد. این همان چیزی است که راست‌گرایان موعظه می‌کند، و این چیزی است که بسیاری از مردم به آن باور پیدا کرده‌اند.

این تناقض وضعیت کنونی ما است: این که به نام آزادی، ما به‌واقع ایدئولوژی آرمان‌شهری لیبرالی را پذیرفته‌ایم که مانع دستیابی به آزادی واقعی است. فکر نمی‌کنم در جهان آزادی، وقتی کسی می‌خواهد تحصیل کند باید مبلغ هنگفتی برای آن بپردازد و بدهی دانشجویی در آینده‌ی فرد هم استمرار داشته باشد.

در بریتانیا، بخش بزرگی از تأمین مسکن در دهه‌ی ۱۹۶۰ در بخش دولتی بود؛ این مسکن اجتماعی بود. وقتی من بزرگ می‌شدم، مسکن اجتماعی تأمین اولیه‌ی یک ضرورت با هزینه‌ای نسبتاً پایین بود. سپس مارگارت تاجر آمد و همه را خصوصی کرد، و اساساً گفت: «شما در صورتی آزادتر خواهید بود که مالک دارایی خودتان باشید و حقیقتاً بتوانید بخشی از دموکراسی مالکان باشید.»

بنابراین، به‌جای این که ۶۰ درصد مسکن در بخش دولتی باشد، ناگهان به وضعیتی می‌رویم که تنها حدود ۲۰ درصد مسکن - یا شاید حتی کم‌تر - در بخش دولتی است. مسکن به نوعی کالا تبدیل می‌شود و سپس این کالا به بخشی از فعالیت‌های سوداگرانه تبدیل می‌شود. تا حدی که به وسیله‌ی سوداگری تبدیل می‌شود، قیمت ملک افزایش می‌یابد، و با افزایش هزینه‌ی مسکن روبه‌رو می‌شوید بدون این که افزایش واقعی در تأمین مستقیم آن وجود داشته باشد.

ما در حال ساختن شهرها، ساختن مسکن هستیم، به گونه‌ای که آزادی فوق‌العاده‌ای را برای طبقات بالایی جامعه فراهم می‌کند، در حالی که برای بقیه‌ی مردم عملاً نا-آزادی ایجاد می‌کند. به نظرم اظهارنظر مشهور مارکس که برای دستیابی به قلمرو آزادی در واقع باید بر قلمرو ضرورت غلبه کرد، معنایش چنین چیزی است.

قلمرو آزادی

آزادی‌های بازار به این شیوه امکانات را محدود می‌کند، و از این منظر، فکر می‌کنم که دیدگاه سوسیالیستی باید همان‌طور که پولانی پیشنهاد می‌کند عمل کند. یعنی ما مسأله‌ی دسترسی به آزادی، دسترسی به مسکن، را اجتماعی کنیم. ما آن را از چیزی که صرفاً در بازار موجود است به چیزی در حوزه‌ی عمومی تبدیل کنیم. مسکن در حوزه‌ی عمومی شعار ماست. این یکی از ایده‌های اساسی سوسیالیسم در نظام معاصر است - قرار دادن امور در حوزه‌ی عمومی.

اغلب گفته می‌شود که برای رسیدن به سوسیالیسم باید فردیت خود را تسلیم کنیم و باید از چیزی دست بکشیم. خب آری، تا حدی ممکن است درست باشد. اما، همان‌طور که پولانی تأکید کرد، میزان بیش‌تری از آزادی زمانی به دست می‌آید که از واقعیت‌های بی‌رحم آزادی‌های بازاری فردی فراتر برویم.

مارکس را می‌خوانم که می‌گوید وظیفه‌ی ما عبارت است از حداکثر کردن قلمروی آزادی فردی، اما این فقط زمانی می‌تواند اتفاق بیفتد که به قلمرو ضرورت توجه کنیم. وظیفه‌ی یک جامعه‌ی سوسیالیستی ابدأ این نیست که هر آن‌چه را که در جامعه می‌گذرد تنظیم کند، اصلاً و ابدأ. وظیفه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی این است که اطمینان حاصل کند که به همه‌ی نیازهای اساسی رسیدگی می‌شود - یعنی به‌رایگان تأمین می‌شوند - تا مردم بتوانند دقیقاً آنچه را که می‌خواهند هر زمان که می‌خواهند انجام دهند.

اگر درست همین الان از هرکسی بپرسید «چه قدر وقت آزاد دارید؟» پاسخ معمول این است: «تقریباً هیچ وقت آزادی ندارم. همه‌اش درگیر این مسأله و آن مسأله و مسایل دیگرم» اگر آزادی حقیقی جهانی است که در آن وقت آزاد داریم تا کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم، آن‌گاه طرح‌رهای سوسیالیستی این را به‌عنوان کانون رسالت سیاسی خود پیشنهاد می‌کند. این چیزی است که ما همگی می‌توانیم و باید برای آن تلاش کنیم.

متن بالا بخشی از جدیدترین کتاب دیوید هاروی تحت عنوان [گاه‌شمارهای ضد سرمایه‌داری](#) است که به‌تازگی نشر پلوتو منتشر کرده است.

متن انگلیسی در پیوند زیر:

[David Harvey: Socialists Must Be the Champions of Freedom](#)